

- ادامه تفسیر آیات سوره شوری سیاق ۱۷ تا ۲۶ تا ابتدای آیه ۲۱

اعوذ و بالله من شیطان رجیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

ادامه تفسیر آیات سوره شوری سیاق ۱۷ تا ۲۶ تا ابتدای آیه ۲۱

خدمتتون هستم با جلسه سی و هشتم المیزان تفسیر آیات مبارکه سوره شوری سیاق آیات ۱۷ تا ۲۶. پس از آیات ۱۷ تا ۲۶ را مقابل چشمانمون قرار می دهیم و کلمه به کلمه و لفظ به لفظ ان شالله باهاش جلو میریم. خب گفتیم که سوره شوری کلا مبحثش وحی است و تا اینجا یعنی تا همین سر سیاق ۱۷ تا ۲۶ اون سیاق های قبلی، ما ۳ تا سیاق پشت سر گذاشتیم همه شون یک جورایی به وحی اشاره کردند و شروع آنها با جمله فعلیه بوده مثلاً سیاق اول با "كَذَّٰلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ" شروع میکنه که در ابتدا خبر از وحی می دهد، وحی به پیامبر اسلام. در سیاق دوم "وَكَذَّٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ" که غرض از وحی را بیان می کند گفتیم دو تا گروه شدن هاست. در سیاق سوم آثار اون رو بیان میکند با شروع "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ" توی این فصل ها منظورم هست اون عبارت ها و اینجا با جمله اسمیه شروع میکنه مبتدا و خبر. "اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ۗ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿۱۷﴾" میتونه این وجه باشه که برگرده مثلاً به آیه آخر سیاق قبلی، آیه ای که "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ" چون اونجا رو راجع به خدا صحبت کرده اینجا هم با "اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ" که اونجا گفتیم خدا رو معرفی میکنه برای آن جمع ها.

سوره شوری در مورد وحی است تا الان سه تا سیاق رو پشت سر گذاشتیم، هر ۳ سیاق با جمله فعلیه شروع شده اند: سیاق اول که اینجا علامه فصل به کار برده با "كَذَّٰلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ" راجع به خبر دادن از وحی به پیامبر شروع بحث را دارد بیان می کند. سیاق دوم "وَكَذَّٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ" فصل دومش که غرض از وحی را دارد تعیین می کند. و سوم با "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ" که این هم فعلیه هستش که آثار وحی را بیان می کند. اما چهارمی کاملاً قضیه فرق می کنه به خاطر اینکه شروع جمله سیاق با جمله اسمیه است "اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ" به خاطر این هستش که توی آیه قبلی اشاره میکنه به "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ"

مَا اسْتَجِيبَ لَهُ " الله را اینجا اسم آورده دوباره میخواد ادامه بحث باشه با مبتدای الله شروع میکند که در واقع دارد خدا را این جور معرفی میکنه که خدایی که در واقع رب ما و رب همه هست، خدایی که جمع بین ما و گروه مقابل را انجام می دهد، خدایی هست که کتاب را و میزان رو به حق نازل کرده و وحی را هم به اثرش تعریف کرده. پس منظور از کتاب میتونه شریعت باشه یعنی قوانینی که حاکم بر جامعه انسانی هست مثل آیه "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ" آیه ۲۱۳ سوره بقره، مفصل علامه بهش پرداخته است. پس بیشتر منظور از کتاب، شریعت هست و به حق بودنش یعنی اینکه حق محض هست و هیچ اختلاف و فساد و تناقض های شیطانی در آن راهی نداره. کلمه میزان تعریفش اینه که هر مقیاسی که اشیاء با اون سنجیده می شود. این جا منظور از میزان می تواند دین باشد، پس کتاب شریعت هست و میزان دین هستش. ترجمه ای که الان مقابله بنده هستش متأسفانه این تفکیک را به درستی انجام نداده یعنی هم کتاب را گفته شریعت و دین و هم میزان را گفته دین؛ در حالی گفته " الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ " یعنی پس باید کتاب ناظر به یک مسئله ای باشد میزان ناظر به یک مسئله ای باشد، ممکنه یک اشتباه ترجمه ای باشد یا ممکنه که واقعاً درست ترجمه شده باشد که منظور از کتاب اون بخش شریعتی دین باشد و منظور از میزان بخش سنجشی دین باشد که اعمال و عقاید ما با آن سنجیده می شود.

سوال: سوال کردند که تغییر قالب از جمله فعلیه به اسمیه؟ پاسخ: به خاطر اسمیه یک بحث تاکید روی آن داریم یکی هم ممکنه یک حالت معرفی باشد چون مبتدا وقتی که اول جمله قرار می گیرد معرفی می کند با یک صفتی توی خبر این "اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ" در واقع همینه یعنی الله مبتدا است الذی یک جمله صله است که در واقع گفتیم بر میگرده به آیه قبلی "وَالَّذِينَ يَحَاجُونَ فِي اللَّهِ" که اون الله که اونجا اسم برده شده اینجا داره معرفی میکنه.

پس میزان کنایه از دینی هست که عقاید و اعمال ما با اون سنجیده می شود، پس اشاره ظریفی داره به روز قیامت، با تمام اصول و فروعش. سوره حدید آیه ۲۵ " لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ " که ما فرستادگان خود رو با آیاتی روشن فرستادیم و با اون کتاب و میزان نازل کردیم، پس میزان همون دین هست. البته سه تا نظر اینجا داریم که علامه به طریقی آنها را رد کردند بعضی ها گفتند که میزان عدل است و به خاطر این که ابزار میزان و مساوات بین مردم است و عدل رو هم به همین معنا گرفتند بخاطر اینکه در داوری بین مردم باید جانب انصاف و مساوات باید رعایت بشه و اشاره کردند به آیه "وَأَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ" علامه این قول را قبول نمی کنند و هیچ شاهی هم میگن برای آن نیست. البته ما جلسه گذشته عرض کردیم که منظور از عدل از دیدگاه علامه تسویه بین کتب آسمانی از جهت ایمان به آنهاست و تسویه مردم از جهت بندگی. قول دوم این هستش که مراد از میزان همان ترازوی معروف هست که با آن سنگینی ها سنجیده می شود که البته این هم غلط هست که این همراهی با کتاب به عنوان یک وسیله و ابزار بخواهیم بهش نگاه بکنیم خب قول خیلی متقنی نیست. اما قول سوم گفتن منظور از میزان رسول خداست، البته علامه گفتن که ما اگر بیاییم این وجهی رو که اینجا آوردن یک جور ارجاع بدیم به همان بحث دین به هر حال این هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصداق تمام عیار دین است با تمامی اصول و فروعش. پس هر کسی خودش را به رسول خدا نزدیک کنه و شبیه تر باشه دیندارتر میشه با میزان بهتر سنجیده میشه.

جمله بعدی خطاب به پیغمبر هست "وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ" خب چون حرف از میزان زدیم و میزان هم اشاره به قیامت هست، پس وقتی بحث قیامت میشه یک مفهوم دیگه به نام انذار میاد وسط، بله خطاب به پیغمبره اما مخاطبان فقط پیغمبر نیستند. یعنی شنونده‌ها علاوه بر پیغمبر هم حضور دارند در این تیپ آیات. **خَبُّ يُدْرِيكَ**، یدری از ریشه دَرَى، مصدرش ادرا به معنای اعلام، ساعه هم خود ساعت نیست آمدن ساعت است یعنی ما پشت ساعت (باید یک ایتا هم گذاشته شود ایتاء ساعه) یعنی چی؟ به خاطر اینکه وقتی صفت قریب رو آورده چون ساعت ه تانیث داره، صفت هم همیشه ملازم موصوف هست، عین موصوف هست، پس باید میشده قریبه ت تانیث میاوردیم، اما می بینیم که به شکل مذکر آمده پس منظور از یک کلمه دیگه هستش، یعنی مصدر ساعه کنارش، ایتاء ساعه منظور هستش، آمدن ساعه. پس جمله اینجوری میشه ای رسول گرامی تو چه میدانی شاید آمدن قیامت نزدیک باشد. خطاب به رسول خداست، خطاب مستقیم هست یعنی لایه اول خطاب رسول خداست، لایه های دوم و سوم الی آخر می‌توانند همه مخاطبان و مردم باشند که باید مورد انذار قرار بگیرند. آیه بعدی "يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۗ وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸)" کفار استعجال دارند، استعجال شون نه بابت عجله واقعی یعنی مشتاق آمدن قیامت باشند از باب اشتیاق نیست از باب تمسخر هست. که از این تیپ جمله ها تو آیات دیگه قرآن هم داریم "مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ". ما یه کلمه اینجا داریم به نام مشفقون اسم فاعل هست با واو و نون جمع بسته شده در حالت رفعی هست از باب افعال، یعنی مشفق از باب افعال، اشفاق مصدرش هست. خب اشفاق رو با من با توجه به تفاسیر که نگاه کردم ۴ تا معنی براش آوردن: یکی به معنای خداترس بودن هست، مثل همون آیه ای که خود علامه هم مثال زده سوره طور آیه ۲۶ "إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶)" یعنی ما از قبل هم توی جمع های خودمون تو خانواده های خودمون خداترس بودیم. دومین احتمالی که برای اشفاق دادند توجه، عنایتی یا یک نوع مهربانی همراه با نگرانی، مثل نگرانی های مادرانه و پدرانه یعنی والدین نسبت به فرزند خودشان، هم عنایت دارند، هم اون فرزند محبوب شون هست، هم نگران شون هستند. پس علامه این قول رو قبول میکنه و اینطوری تعریف میکنه که از قول راغب اصفهانی میگه اشفاق یک عنایتی هست که با خوف و ترس آمیخته شده باشد، چون مشفق کسی را می‌گویند که طرف مقابل را دوست دارد و میترسه که بلایی سرش بیاد. این نگرانی های مادرانه از این باب هست. یک معنی دیگه که باز مفسران برای اشفاق آوردند ترس از حوادث ناگوار است یعنی ترس صرف است. ببینید توی تعریف علامه ترس و مهربانی و عنایت با هم هست، اما بعضی ها گفتند ترس صرف هست یعنی همیشه از یک حادثه ای که در آینده قراره اتفاق بیفتد میترسیم ما، پس می شویم مشفق و یک عده مهربانی و عنایت صرف را معنی کردند؛ اما علامه می فرماید که عنایت همراه با نگرانی یعنی توجه همراه با دلواپسی. حالا اگر این اشفاق با حرف اضافه من بیاد ترس توش پرننگ تره یعنی بار ترس بیشتره، اگر با حرف اضافه فی بیاد اون مهربانی و توجه و عنایت توش پرننگتره. درست شد ببینید در حالت عادی بدون هیچ گونه حرف اضافه ای اشفاق طبق تعریف علامه، بر اساس قول راغب اصفهانی یعنی توجه و نگرانی با هم، اگر با حرف من بیاد ترسش بیشتره نگرانش بیشتره خوفه توش بیشتره پرننگ تره هست، اگر با حرف اضافه فی بیاد در واقع اون عنایت و مهربانی بیشتره هست. پس با این حساب اینجا که با من اومده ترسش بیشتره اون آیه سوره طور آیه ۲۶ سوره طور "إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶)" اونجا عنایتش بیشتره.

و اما قسمت بعدی یعنی جمله بعدی " **أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** " با توجه به موضوع انذار و قیامت **يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ** خب ساعه اینجا برمیگردد به بحث قیامت. **يُمَارُونَ** چه بابی هست دوستان؟ **يُمَارُونَ** از چه بابی هست؟ از باب مفاعله. خب ریشش چیه؟ **مَرَى**؛ مصدر مفاعله میشه ممارات؛ یه مصدر دیگه هم داره از باب مفاعله، میتونید بگید؟ سوره کهف اومده از این مصدر، مرأ با همزه آخر. خب اینا همه یعنی چی؟ یعنی جدالی که همراه با پافشاری هست یعنی مجادله و منازعه توش داریم با یک اصرار و سماجتی که پشتش هست، پس طبیعتاً بار منفی داره ما مرأ مثبت نداریم در حالی که در مورد جدال و حتی نزاع ما میتونیم یه بار مثبت بهش بدیم اما مرأ ظاهراً نگاه منفی بهش هست. خب اینم از این. چه نوع اصراری هست؟ کیا دارن اصرار میکنن؟ مشرکین در انکار قیامت دارند پافشاری دارند در مجادله هاشون اصراری بر این مطلب دارند که حتماً قیامت رو انکار بکنند به خاطر همین هم استعجال شون همراه با تمسخر است، خب اینها در یک ضلالت بعید هستند یعنی چی؟ یعنی طریق زندگی صحیح رو گم کردند. یعنی اون مهمترین چیزی که باید بهش فکر بکنند و در موردش دغدغه داشته باشند زندگی درسته اینا ازش فاصله گرفتند آمدند زندگی دنیا را فانی تصور کرده‌اند، اصطلاحاً دهری شده‌اند. کسانی که زندگی دنیا برای شان تمام شدنی است پس ناچارند تمام وقتی که توی این دنیا زنده هستند به خوش گذرانی بپردازند چون دیگه وقتی ندارند، پس تمام عمری که در این دنیا صرف می کنند صرف شهوات و خوشگذرانی ها می کنند که همشون هم ناپایدار است. پس اگر شما همین الان هم توی کشورهایی یا جوامعی میبینید که خیلی زیادی خوش گذرانند به خاطر اینکه می خواهند وقت شان را از دست ندهند، چون این دنیا در تصور و باور آنها تمام شدنی است. به قول علامه حالا توی ترجمه، به قول مترجم المیزان که می گویند که اینها سر و دست می شکنند برای دنیا، در حالیکه بحث آخرت کاملاً یک بحث کاملاً جدایی است. خب زندگی بشر اصلاً ناپایدار نیست فانی نیست باقی است جاودانه است پس باید ما برای آخرتمان یک فکری بکنیم یک باری یا یک توشه‌ای ببندیم. علامه یک جمله خیلی معروف دارند در مورد همین فانی بودن که بارها و بارها توی کلاس هاشون، توی سخنرانی و خطابه هاشون این جمله معروف را به کار بردند در مورد ابدیت و در واقع باقیماندن ما. "تمامی عناوین دنیا تا لب گورند و بعد از آن ماییم و ابد ما".

سوال: سوال کردند که در مورد **ضَلَّالَتٍ بَعِيدَةٍ** فرقی با اصل ضلالت چیه؟ ضل به معنای چیزی که از چشم ما دور بشه یعنی اون گمراهی، ضلالتی که ما معنی میکنیم گمراهی در واقع معنی دوم هست. یعنی یه چیزی جلوی چشم ما نیست یک مسیری، یک هدفی از جلوی چشم ما گم شده، دور شده. وقتی می‌گیم که کسی در ضلالت بعیده یعنی دیگه امیدی به هدایتش نیست، چون ما ضلالت اولیه داریم و ضلالت ثانویه داریم، ظاهراً ضلالت بعید اشاره به ضلالت ثانویه است. ضلالت اولیه قابل برگشت هست مثل اینکه ما توی یک مسیری، توی یک راهی داریم حرکت میکنیم تا یک جایی قابل برگشت هست یعنی میتونیم مسیر رفته رو برگردیم اما اگر به دره ها برسیم به چاله چوله ها برسیم و آنها را حالا به هر طریقی رد بکنیم دیگه برگشت برای ما امکان پذیر نیست. ضلالت بعید انگار که احتمال هدایتشان نزدیک به صفر است.

آیه بعد " **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۸)** " یه لطف داریم. اجازه بدین برگردم یه بار آیه قبل، راجع به **أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ** یه روایتی داشتیم از عمر بن مفضل از امام صادق علیه السلام چون مفضل یکی از صحابه خاص امام صادق علیه السلام هست که این **يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ** رو علاوه بر اینکه معنای

ظاهر آیه مربوط به قیامت است کاملاً برگردوندند به بحث ظهور و فرمودند کسانی که در مورد ظهور و قیام امام زمان علیه السلام در شک هستند و در جدال باطل هستند در ضلالت بعید قرار می گیرند.

خب بحث **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ** بحث لطف، ببینید لطف رو معنی می کنند نرمی و دقت با هم، یه بویی از مدارا و آسانی عمل و بویی از ظرافت، باریک بینی و دقیق بودن ازش میاد. مثلاً ما به پارچه ای میگی لطف که این پارچه با دقت ساخته شده باشه تار و پودش نخ های باریک و ظریف داشته باشه و ما باید با لطافت با این پارچه برخورد کنیم، بافتنش هم به همین اندازه دقت میبره. خب فاعل این فعل را که همراه با دقت و نرمی و ظرافت هست بهش میگی لطف، مثلاً راجع به هوا هم همین صحبت رو می کنیم میگی هم سبکه هم نرمه لطیفه رقیقه به آسانی در همه سلولها و منافذ ما نفوذ میکنه، با همه اجسام میتونه ارتباط نزدیک داشته باشه. خب وقتی ما میگی خدا لطیفه پس باید اون بحث های مادیات رو ازش برداریم، چون در مورد خدای سبحان که منزله از مادیات است نمیتونیم این تپیی به کار ببریم، پس میاییم خصوصیات مادیات را حذف می کنیم بعد میگی که معنای اینکه خدا لطیفه اینه، که خدا با یک احاطه علمی، در واقع لطف از زیر شاخه های علم ذاتی هست خب با علمی که به دقائق امور داره و در اون امور با رفق و مدارا انجام میده یعنی هم قدرتش بیشتر نمایان هست هم علمش. خب حالا می خواهیم چه نتیجه ای بگیریم از لطف بودن خدا؟ اینکه خدا لطیفه تو بعضی از آیات میگه **" وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ "** چون گفتیم از دقت خبر میده پس راجع به حوادث هم دقیق هست، پس راجع به اخبار هم خدا به جزئیات آگاه هست، پس میشه لطف و خبیر با هم دیگه. اینجا یک نتیجه دیگری از لطف گرفته، میگه که رازق بودن خداوند نتیجه لطف بودن هست و همچنین نتیجه قوی و عزیز بودن، یعنی ما وقتی برای خدا میگی و هو الرزاق یا مثلاً میگی خیر رازقین رزق از سه تا صفت خداوند ناشی میشه، رازق بودن، رزاقیت و رازقیت از لطف و قوت و عزت ناشی میشه. درست شد؟ لطفش چیه؟ وقتی میگی خدا لطیفه یعنی اینقدر دقیق هست که هیچ احدی از بندگانش و مخلوقاتش که محتاج رزق الهی هستند از چشم خداوند دور نیست و از علم خداوند دور نیست و خدا همه را به رزقش حساب میکنه یا رزقش رو از اون منع نمیکنه. در واقع یک اشاره و یک کناره ای میزنه به صفت رحمانیت. بعد بریم سراغ قوت، میگی به خاطر اینکه خدا قوی است و قوت لازم رو داره در مورد رزق دادن به همه مخلوقات هیچکس نمیتونه مانع قوت خدا و مانع رازقیت خدا بشه و نمیتونه خدا رو در رزق دادن عاجز بکنه و به خاطر عزتش و عزیز بودنش هیچ کسی بر خدا غلبه نمی کنه که باز هم مانع رازقیت خداوند بشه. رزق اینجا مطلقه، مطلق مادی و معنوی، یعنی اعم بر مادیات هم است پس می تونه موهبت های دینی و معنوی را هم شامل بشه. پس سوره شوری که میگی سوره وحی هست با توجه به این آیه میتونیم بگیم که وحی یک نوع رزق نازله معنوی هست که پیامبران، انبیا در لایه اول از آن بهره مند می شوند و مردم در لایه های بعد، بنا بر ظرفیتشان.

اما آیه بعد **" مَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰) "** خب من اینجا چه نقشی دارد دوستان؟ و معنانش؟ اصلاً چه نوع منی هست؟ شرطیه هست، بله من شرطیه است. هر کس که اراده بکنه حرت آخرت، حرت یعنی زراعت. اینجا یک استعاره به کار رفته استعاره از تشبیه گرفته میشه اما خیلی هنری تر و ظریف تر و بلیغ تر از تشبیه است؛ ببینید ما توی تشبیه میگی ارکان تشبیه چیه؟ یه وجه شبه داریم یه مشبه داریم و مشبه به داریم و استعاره توش یا مشبه حذف میشه یا مشبه به

و وجه شبه و انواع استعاره داریم. اصطلاحاً در علم بلاغت می‌گن نوعی مجاز به علاقه مشابهت یعنی حتماً پایه اش تشبیه هست، خب اینجا تشبیه کرده دنیا رو و اعمال رو به زراعت تشبیه کرده. زراعت آخرت یعنی نتیجه اعمال که دست مون میگیره اون دنیا. انگار که اعمال صالحه ما شبیه یک بذرنند که اینها کاشته میشن و ما کی درو می کنیم؟ آخرت. پس حالا عادات تشبیه حذفش می کنیم یکی یکی، یکی دو تا بیشتر نمی مونه. اینجوری بود که اعمال صالحه ما به مانند بذره‌های زراعتی هستند که در آخرت آن را درو خواهیم کرد ولی همه این رو جمع کرده و بلیغش کرده و گفته هر کسی زراعت آخرت رو میخواد یعنی نتیجه اعمال خوبش رو که توی این دنیا کاشته اون دنیا میخواد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ این نَزِدْ لَهُ همیشه جواب شرط، مَنْ كَانَ يُرِيدُ همیشه فعل شرط نَزِدْ همیشه جواب شرط، پس به خاطر این مَنْ شرطیه که جازم هم هست عامل هم هست نَزِدْ آخرش ساکن میشه. خب حالا ثوابش رو در قیامت، ثواب عمل صالح ما در دنیا رو چند برابر می کنه مثلاً "مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا" یا "وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ" "وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" این جمله اول. جمله دوم ادامه همان شرط هست. اما وقتی شما جمله اول را می بینید این سوال براتون پیش میاد پس هر کی که زراعت دنیا رو بخواد چی؟ "وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ" هر کی حرث یعنی زراعت دنیا رو بخواد یعنی نتیجه عمل دنیایش رو بخواد و (آخرت رو نخواد با این قید) ما دنیا رو بهش میدیم و در آخرت دیگه انتظاری از ما نداشته باشه بهره‌ای و نصیبی نداره. با فعل اراده آورده، يُرِيدُ به خاطر اینکه اراده مقدمه عمل هست یعنی فقط اراده تنها کافی نیست عمل هم باید انجام بشه "وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى" (۳۹) خب تو جمله اول ببینید خیلی به وضوح میگه "مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ" اصلاً قید و شرطی نداره و اما تو جمله دوم ابهام داره یعنی میگه نُؤْتِهِ مِنْهَا، ها بر میگردد به چی؟ به دنیا، دنیا و مشتقاتش و حیات دنیا همه این ها مونث مجازی هستند، ها براش میاد و اینجا میگه از اون دنیا بهش میدیم و مشخص نکرده چقدر، این دیگه دست خداست به مشیت خدا بستگی داره و این که به یکی زیاد میده از نصیب دنیا و خب اون دنیا اصلاً بهره ای نداره و به یکی هم کم می دهد از نصیب دنیا، باز اون دنیا بهره ای نداره برای اینکه اینها خواسته شون و تمام آمال شون رو در دنیا قرار دادند. اینکه اگر ببینیم اینجا به عده ای هستند که خیلی داره بهشون خوش میگذره و آدم های دینداری نیستند از این باب هست خیلی تعجبی نداره. یا مثلاً سوره اسرا آیه ۱۸ "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا" (۱۸) عاجله کنایه از دنیای فانی هست، دنیای زودگذر دنیای عجول، هر کی این دنیا رو بخواد ما براش با عجله این دنیا رو میدیم عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ بعد براش جهنم رو که همراه با تحقیر هست مَذْمُومًا مَدْحُورًا براش قرار میدیم. نگاه کنید ببینید توی آیه اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ، الله اینجا غایب فرض شده اما توی آیه مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ، نُؤْتِهِ متکلم مع الغیر هستدر واقع ما می‌گیم صنعت التفات به کار رفته یعنی چی؟ یعنی تغییر تکلم داریم. دلیلش چیه؟ برای اینکه از دو سه تا صفت با عظمت یاد کرده در اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ حرف از لطیف و قوت و عزت آورده و اینجا لازمه اش این هستش که وقتی این صفات میاد حتماً با (نا) بیاد یعنی خداوند بگه مثلاً ما، که این ما گفتن یک نوع عظمت توش هست یعنی ما اینکار رو کردیم ما دستور دادیم ما ربوبیت رو به این شکل تدبیر کردیم پس توش عظمت داره. حالا جمع کنیم معنای دو تا آیه رو خدای سبحان که لطیفه به همه بندگان خودش رزق میده با قوت و عزتش بر حَسَبِ مشیت خودش چون گفته منها، اونایی که هدفشان آخرته برای آخرت کار می کنند هم دنیا رو

میده هم آخرت رو، حتی مزد آخرت خیلی بیشتر از استحقاق مون هست و آنهایی که فقط دنیا رو می خوان تو همین دنیا خدا خواسته شون را اجابت می کنه و بر اساس آن جنبه رحمانیتش و آن دنیا نصیبی ندارند. ما یک حدیث داریم البته این می تونه هم به بحث قلبمون اون بحث های فطری اون لایه های فطرت که بود مربوط بشه به این بحث. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث هست **أَلْقَبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ** : معنی کنیم قلب سه نوع هست، **قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى**. سه تا قلب داریم قلبی که مشغول به دنیاست و قلبی که مشغول به عقبا است و قلبی که مشغول به مولاست. **وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا لَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبَلَاءُ** اون قلبی که گرفتار دنیا است سختی و رنج نصیبش است حتی اگر خدا ثروت هم بهش بده با دغدغه بهش میده با نگرانی با اضطراب نه با آرامش. **وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى** و دلی که گرفتار عقبا است درجات بلند نصیبش می شود. **وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى**. کسی که گرفتار مولاست یعنی خداوندی که ولی هست هم دنیا رو داره هم عقبا رو داره و هم مولا رو . خب این حدیث توی میزان الحکمه جلد سیزدهم است، حالا شما با یک سرچ میتونید منابع اش را هم پیدا بکنید. خب این هم از این. پس کسی که دنیا رو بخواد فقط تو دنیا، کسی که عقبا را بخواد دو نوع است میتونه این عقبا خواستن بشود درجه اولی یا میتونه توی همین راستا مولا رو بخواد که هم دنیا داره هم عقبا داره و هم مولا داره. اگر یادتون باشه توی بحث جنات هم توی اون درجات جنات ذات داشتیم که دیگه اونجا همه چیز هست.

آیه رو تا همین جا تموم بکنم.